

زمینه‌های مذاکره با دشمنان در سنت و سیره معصومان (علیهم‌السلام)

سعید چراغی*

چکیده

از منظر اسلام مسئله مذاکره با دشمنان، امری مشروع و ابزاری مفید و سودمند است و به هنگام ضرورت می‌توان از آن استفاده و بهره برداری نمود. اما آنچه در این جا حائز اهمیت است، شناخت زمینه‌های مذاکره با دشمنان در سنت و سیره معصومان علیهم‌السلام است که لازمه تحلیل درست از موضع‌گیری‌های متفاوت ائمه: نیز، علم و آگاهی از شرایط زمانی و مکانی زیست آن بزرگواران و بررسی زمینه‌ها، تحولات سیاسی و شرایط اجتماعی و فرهنگی عصر آنان می‌باشد. این نوشتار به ذکر زمینه‌های مذاکره با دشمنان در سنت و سیره معصومان علیهم‌السلام پرداخته و با روش توصیفی تحلیلی آنها را تبیین نموده است که برخی از یافته‌ها عبارتند از: حفظ اسلام و تشیع، تبلیغ و گسترش اسلام، خیانت نیروهای خودی.

واژه‌های کلیدی: مذاکره، دشمنان، سیره، معصومان، زمینه‌ها، سنت.

مقدمه

از دیدگاه و منظر اسلامی و سیره معصومان علیهم‌السلام نفس مذاکره و گفتگو، در نگاه اولیه امری مشروع و مفید است. چراکه مذاکره ابزاری است کارآمد و سودمند که در هنگام نیاز به آن می‌توان در مقابل دشمنان و غیر دشمنان، به عنوان تاکتیک از آن بهره‌برداری و استفاده نمود؛ اما در نگاه ثانویه اسلام، آنچه باعث مشروعیت یا عدم مشروعیت مذاکره با دشمنان می‌شود وجود شرایط و زمینه‌هایی است که حکم به جواز یا عدم جواز مذاکره با دشمنان را مشخص می‌نماید. به عبارت دیگر: گفتگو و مذاکره با دشمنان، زمانی مشروعیت و مجوزیت پیدا می‌کند که شرایط و زمینه‌های کافی برای تحقق آن وجود داشته باشد که اگر آن شرایط و زمینه‌ها وجود نداشته و تحقق پیدا نکند، مذاکره مشروعیت پیدا نخواهد کرد.

در سیره ائمه معصومان علیهم‌السلام نیز، زمانی از ابزار مذاکره و مصالحه با دشمنان خود، استفاده می‌نمودند که شرایط و زمینه‌های آن به وجود آمده باشد. چراکه مذاکره یا عدم مذاکره در اسلام، تابع متغیرهای خاصی است و ظهور و بروز آن، وابسته به تحولات و شرایط آن روز است؛ و ائمه علیهم‌السلام نیز، تصمیم به مذاکره یا عدم مذاکره با دشمنان را با توجه به این تحولات و شرایط و واقعیت‌های سیاسی زمانه، اتخاذ می‌نمودند. زمینه‌هایی مثل خیانت نیروهای خودی، حفظ اسلام و تشیع، تبلیغ و گسترش اسلام، وجود عناصری فرصت طلب و ضعیفی که فقط زبان‌شان با اسلام و امام علیهم‌السلام بود، عدم حمایت مردمی و وجود یاران و افراد کافی برای شروع یا ادامه جنگ و نبرد و مبارزه با دشمنان... لذا ممکن است که برخی با ندانستن شرایط عصر زیست و جهل به موقعیت دوران و زمانه معصومان علیهم‌السلام این‌گونه بپندارند که «شیعه چهارده رهبر دارد که هر یک از آنان، راه و رسم‌های



گوناگونی دارند و نوعی حیرت و گمراهی و هرج و مرج برای پیروانش، به وجود می‌آورد»^۱ که این پندار، سؤالات متعددی را نیز به دنبال خواهد داشت.

پرسش‌هایی مثل: ۱- چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دوره‌ای از زندگانی خود ۲۵ سال خانه‌نشین شد و هیچ برخورد شدیدی با خلفای به ناحق عصر خویش نداشت و حتی در مواردی با آنان همکاری می‌نمود؟ همچون قضاوت‌های آن حضرت در زمان خلیفه دوم (عمر)، دادن مشاوره به خلیفه عمر درباره فتح ایران^۲ و میانجیگری آن حضرت میان شورشیان و خلیفه عثمان در زمان محاصره خانه او توسط شورشیان و تلاش مجدانه امام علیه‌السلام برای جلوگیری از قتل عثمان.^۳ اما همین حضرت در دوره‌ای از زندگانی خود با عهدشکنان و خوارج برخوردی شدید و نظامی کرد؟^۴ چرا امام حسین علیه‌السلام به مدت ده سال بر صلح برادرش با معاویه باقی ماند و دیگران را نیز به صبر توصیه نمود؟^۵ اما بعد از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید قیام نمود؟^۳ آیا جنگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام با معاویه با صلح امام حسن علیه‌السلام سازگار است؟ آیا اصول مقابله و برخورد با دشمنان در سیره معصومان علیهم‌السلام اصولی واحد و یکسان است یا متفاوت و متمایز از همدیگر؟

اینجا است که لازمه تحلیل درست از سیره آنان بدون اطلاع و آگاهی از عصر زیست و شرایط مقتضی آن دوران، امری محال و غیرممکن است؛ و کتابت و نگاشتن تحلیل‌های گوناگون، همانند کتابت و نوشتن کتاب‌ها و داستان‌های تخیلی است که حاصل تفکر و تخیل نویسنده و برگرفته از تراوشات ذهنی و خیالات فکری او است و در عالم واقع، هیچ‌گونه واقعیت و وجود خارجی ندارد.

۱. فغفور مغربی، حمید، «روش سیره شناسی شهید مطهری»، فصلنامه اندیشه حوزه، شماره ۵۷.

۲. ابن‌اعثم کوفی، «الفتوح»، ج اول، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، صص ۲۲۶، ۳۵۴، ۴۱۶ - ۴۲۵ و ۴۴۲.

۳. علامه امینی، «الغدیر»، ج ۶ و ۷، ج چهارم، تهران، اسلامیه، صص ۳۲۷ و ۱۸۱ - ۱۸۰.

۴. ابن‌اعثم، «الفتوح»، ج اول، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، صص ۴۲۵ و ۴۴۲.

۵. شیخ مفید، «الارشاد»، ج ۲، ج اول، قم، آل‌البیت، ۱۴۱۳، ص ۳۲.



بررسی «زمینه‌های» شکل‌گیری مذاکرات معصومان علیهم‌السلام با دشمنان، از مهم‌ترین نکات کلیدی در تحلیل و بررسی مذاکرات معصومان علیهم‌السلام با دشمنان است که بهترین راه حل و فصل دیدگاه‌های مختلف و متفاوت در این باب است. دیدگاه‌هایی که از تشخیص نادرست سیره و روش معصومان علیهم‌السلام در مذاکره با دشمنان و تحلیل‌های غلط از زمینه‌های شکل‌گیری مذاکرات با آنان، سرچشمه گرفته است. با توجه به تحقیقات صورت گرفته زمینه‌هایی همچون حفظ اسلام و تشیع، عدم حمایت مردمی، تبلیغ و گسترش اسلام، عدم حمایت نیروهای خودی، در شکل‌گیری مذاکرات معصومان علیهم‌السلام نقش اساسی و موثر داشته‌اند که در ذیل به بررسی زمینه‌ها می‌پردازیم:

۱. حفظ اسلام و تشیع

یکی از وظایف معصومان علیهم‌السلام که از اهم وظایف آنان به شمار می‌آید، «حفظ دین اسلام و جان مسلمین» است که در فرهنگ امامان معصوم علیهم‌السلام از محوری‌ترین و اساسی‌ترین وظایف آنان به شمار می‌آید. به همین خاطر، تشکیل حکومت به دست آنان، قیام مسلحانه، مصالحه و حتی سکوت آن‌ها، همه در جهت و راستای انجام به وظیفه که محوله از طرف خداوند تبارک و تعالی است، می‌باشد. اگر حفظ اسلام و مسلمین در قیام کردن باشد، آنان قیام می‌کنند؛ و اگر مصلحت آنان، در سکوت و مصالحه باشد، سکوت و صلح می‌نمایند؛ حتی اگر به قیمت از دست دادن حق مسلم و قطعی خود و یا شنیدن زخم زبان‌های دوستان و دشمنان و طعن یاران باشد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «سَلَامَةُ الدِّينِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ غَيْرِهِ»^۱. لذا یکی از زمینه‌های صلح و مذاکره با دشمنان در سنت و سیره معصومان علیهم‌السلام وجود مصلحت «حفظ اسلام و مسلمین» به صورت عام و حفظ جان شیعیان به صورت خاص، بوده است؛ که با اتخاذ

۱. ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه»، ج ۶، صص ۲۱ و ۲۲.

تصمیم موافق با مصلحت، جان مسلمانان از خطر محفوظ مانده و اسلام حفظ گردیده است.

۱-۱. پیامبر گرامی اسلام ﷺ

یکی از زمینه‌ها و دلایل مهم صلح پیامبر گرامی اسلام ﷺ با دشمنان در پیمان و صلح حدیبیه، جلوگیری از کشته شدن و ریخته شدن خون مسلمانان مقیم در مکه بود که به سبب عواملی در آنجا مانده و موفق به مهاجرت نشده بودند؛ زیرا در صورت حمله مسلمانان به مکه، جان مسلمانان حاضر در آنجا هم به خطر می‌افتاد. چنانکه آیه ۲۵ سوره فتح^۱ نیز اشاره به این قضیه دارد که: اگر مردان مؤمن و زنان مؤمنه‌ای که شما اکنون نمی‌شناسید (در مکه) وجود نداشتند که اگر حمله کنید آن‌ها را ندانسته پامال و هلاک می‌سازید پس دیه و غرامت خون آن مؤمنان به گردن شما می‌ماند (اگر این قضیه نبود به شما اجازه حمله به مکه داده می‌شد و لیکن این اجازه به تأخیر افتاد) تا خدا هر که را بخواهد در رحمت خود داخل گرداند (و به نور اسلام هدایت کند) اگر (عناصر کفر و ایمان) از یکدیگر جدا بودند همانا کسانی از آنان را که کافرند به عذابی دردناک معذب می‌ساختیم.^۲

در این صلح، یکی از انگیزه‌های اصلی پیامبر ﷺ حفظ امنیت کل^۳ مسلمانان بود که بعد از انعقاد پیمان صلح به وقوع پیوست؛ به طوری که

۱. علاوه بر آیه فوق، یکی از بندهای صلح حدیبیه نیز دلالت بر این دارد که یکی از دلایل صلح پیامبر ﷺ با دشمنان، حفظ جان مسلمانان مقیم مکه بوده است. «مسلمانان مقیم مکه، به موجب این پیمان می‌توانند آزادانه شعائر مذهبی خود را انجام دهند و قریش حق ندارد آن‌ها را آزار داده و یا مجبور نمایند که از آئین خود برگردند و یا آئین آن‌ها را مسخره نماید.» ابن‌هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۷۷۹.

۲. الفتح: ۴۸، آیه ۲۵. «وَلَوْ لَأَنَّ رِجَالَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَاءَ مُؤْمِنَاتٍ لَمْ تَعْلَمُوهُنَّ أَنْ تَطَّوَّهُنَّ فَتُصَيِّبَنَّكُمْ مِنْهُنَّ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.»

۳. یعنی کل مسلمانان مکه و مدینه، نه فقط مسلمانان مدینه.



مسلمانان چندین سال در رفاه و امنیت زندگی کردند و در آخر نیز با امنیت کامل و به صورت عزتمندانه و غرورآفرین وارد مکه شدند؛ که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می‌شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده‌اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود) و قبل از آن، فتح نزدیکی (برای شما) قرار داده است.^۱

در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اولویت، حفظ اسلام و جان مسلمانان بود که باعث گردید تا آن حضرت از مقام به حق خود صرف نظر کرده و سکوت پیشه کند؛ سکوتی که صرفاً ناشی از اضطرار و تنهایی نبود؛ برای آن حضرت بسیار آسان بود که قیام کند؛ زیرا حداکثر این بود که به واسطه نداشتن یار و یاور، خودش و فرزندانش شهید شوند؛ و شهادت آرزوی علی علیه السلام بود.^۲ چنانکه خود فرمودند: سوگند به خدا، انس و علاقه فرزند ابی طالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است.^۳ اما او از میان دو راه «مبارزه و سکوت» بنا به مصلحتی (که حفظ جان مسلمانان یکی از آن مصلحت‌ها بود) راه سکوت را انتخاب نمود؛ با وجود اینکه این راه، از همه شاق‌تر و فرساینده‌تر بود. «پس از ارزیابی درست (از بین این دو راه)، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم؛ پس

۱. الفتح: ۴۸، آیه ۲۷، ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی. «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْأَحْرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا».

۲. شهید مطهری، «مجموعه آثار»، ج ۱۶، ص ۴۸۵.

۳. «نهج البلاغه»، خطبه ۵. «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ».

صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود؛ و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند.^۱

۱-۲. امام حسن علیه‌السلام

در مذاکره‌ای که بین امام حسن مجتبی علیه‌السلام و معاویه به وقوع پیوست خود حضرت آن را به مصالحه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تشبیه کرده و علت صلح خود را به خاطر حفظ اسلام دانستند. «علت صلح من با معاویه، همان علت صلح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با بنی‌ضمیره و بنی‌اشجع و با اهل مکه در هنگام بازگشتش از حدیبیه است.»^۲ و نیز فرمودند: اگر این صلح صورت نمی‌گرفت، هیچ شیعه‌ای را بر روی زمین زنده نمی‌گذاشتند.^۳ حضرت در مقابل اعتراض و حتی بی‌ادبی برخی از مسلمانان نیز این چنین پاسخ می‌دادند. یکی از کسانی که پس از جریان صلح با معاویه به امام حسن علیه‌السلام اعتراض کرده و حضرت را «یا مذل المؤمنین» خطاب می‌کند، سلیمان بن سرد است که دینوری مورخ معروف و مشهور چنین نقل می‌کند که: «سلیمان بن سرد نزد امام آمد و گفت: السلام عليك يا مذل المؤمنین... امام علیه‌السلام در جواب او فرمود: و اما گفتار تو که گفتی «یا مذل المؤمنین»، سوگند به خدا که اگر زبردست و در عافیت باشید، نزد من محبوب‌تر است از اینکه عزیز و کشته شوید؛ اگر خدا حق ما را در عافیت به ما برگرداند، ما می‌پذیریم و از او بر آن کمک می‌گیریم و اگر بازداشت، نیز خرسندیم...»^۴ امام علیه‌السلام فرمودند: ای سلیمان، من چیز دیگری جز آنچه شما می‌بینید می‌بینم و در آنچه انجام داده‌ام نظری جز

۱. «نهج البلاغه»، خطبه ۲۶.

۲. صدوق، محمد بن علی، «علل الشرائع»، ج ۱، ص ۱۶۵. «علة مصالحتی لمعاویة علة مصالحة رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لبني ضمرة و بني اشجع، و لاهل مكة حين انصرف من الحدیبیة».

۳. «همان»، ص ۲۱۱.

۴. ابن قتیبه الدینوری، عبدالله بن مسلم، «الإمامه و السیاسة»، ج ۱، ص ۱۸۵. حویزی، عبد علی بن جمعه، «تفسیر نور الثقلین»، ج ۵، ص ۱۹۳.



جلوگیری از خونریزی نداشتیم.^۱ حتی اصحاب نزدیک امام نیز به حضرت «یا عار المؤمنین» می گفتند؛ که امام در پاسخ می فرمود: «الْعَارُ خَيْرٌ مِنَ النَّارِ»؛ ننگ (ظاهری) بهتر از آتش است.^۲

امام حسن مجتبی علیه السلام در جواب اعتراض یکی از یاران خویش نیز چنین فرمودند: «این گونه نیست که همه افراد چیزی را که تو می خواهی بخواهند و یا مثل تو فکر کنند؛ کاری که من انجام دادم، جز برای حفظ جان و ابقای شما نبود.»^۳ وی حتی نزد امام حسین علیه السلام رفته و دیدگاه خود را مبنی بر لزوم جنگ با معاویه مطرح می نماید، ولی امام حسین علیه السلام ایشان را به متابعت از برادرش امام حسن علیه السلام فرا می خوانند.^۴ ابوسعید عقیصا می گوید: «به نزد امام حسن مجتبی علیه السلام رسیده و به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چرا با اینکه می دانستید حق با شماست، با معاویه گمراه و ستمگر صلح کردی؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: اگر من این کار را نمی کردم احدی از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی ماند و همه را می کشتند.»^۵ چراکه شیعیان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ های نهروان، جمل و صفین به شهادت رسیده بودند و تنها معدودی از آنها باقی مانده بودند که در صورت جنگ با معاویه و سپاه شام - با توجه به ضعف مردم عراق - قطعاً امام حسن علیه السلام و شیعیان خسارت های جبران ناپذیری را متحمل می گردیدند.

۱. علم الهدی، علی بن حسین، «تنزیه الانبیاء»، ص ۱۷۲.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، «الاصابه فی تمییز الصحابه»، ج ۲، ص ۱۳۹. ابن عساکر، علی بن حسن، «تاریخ مدینه دمشق»، ج ۱۳، ص ۲۶۱. ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله، «الاستیعاب فی معرفه الاصحاب»، ج ۱، ص ۳۸۶.

۳. سید مرتضی، «تنزیه الانبیاء»، ص ۱۷۰.

۴. احمد بن داوود دینوری، «اخبار الطوال»، ص ۲۲۰. شوشتری، «احقاق الحق و ازهاق الباطل»، ج ۳، ص ۱۳۱.

۵. محمد بن علی بن بابویه، «علل الشرایع»، ج ۱، ص ۲۱۱.

لذا امام حسن مجتبی علیه‌السلام در شرایطی قرار گرفت که هیچ راه و چاره‌ای برای مذاکره و ایجاد صلح برای خاتمه جنگ نداشت و حاضر شدند به انجام شجاعانه‌ترین کاری تن دهند که به خاطر پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های آن، مورد اعتراض و طعن یاران و نزدیکان خود قرار گیرند؛ درست همانند پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به خاطر حفظ نظام اسلامی و جان مسلمانان حاضر شدند نزدیک به ۲۵ سال سکوت پیشه کنند و رهبری مسلمانان از دست اوصیا و خلفای راستین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خارج شده و به دست دیگران افتد،^۱ حاضر به پذیرش خلافت کسانی شد که نه تنها از اساس، حقی برای خلافت و زعامت بر مسلمین نداشتند بلکه مورد تائید و پذیرش رسول گرامی اسلام نیز نبودند.^۲ که اگر صبر و تحمل و تدبیر و دوراندیشی آن حضرت نمی‌بود هرگز اجازه چنین کاری را به آنان نمی‌داد.

شرایط جامعه اسلامی در زمان امام حسن علیه‌السلام به گونه‌ای بود که جنگ با معاویه و برخورد نظامی با آن، ممکن بود موجب از بین رفتن اصل دین اسلام گردد چراکه جنگ با معاویه، نه به سود شامیان بود و نه به سود و منفعت کوفیان. بلکه زمینه تهاجم و حمله نظامی رومیان به سرزمین اسلامی را هم فراهم می‌نمود. شاید بر همین خاطر بود که امام حسن علیه‌السلام یکی از علل مصالحه خود با معاویه را «حفظ دین» بیان کردند: «ترسیدم ریشه مسلمانان از زمین کنده شود و کسی از آنان باقی نماند؛ از این رو با مصالحه‌ای که انجام گرفت، خواستم دین

۱. آیت‌الله جعفر سبحانی، «فروغ ولایت»، صص ۱۷۳-۱۵۱؛ مهدی پیشوایی، «سیره پیشوایان»، صص ۶۳-۷۱.

۲. ابن حنبل، «مسند احمد بن حنبل»، ۱۴۲۱ ق، ج ۳۰، ص ۴۳۰؛ با کمی تفاوت: قسمی، «تفسیر القمی»، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۷۴.



خدا حفظ شود.^۱ امام حسن علیه السلام حتی در بعضی از دعاهایشان نیز حکمت و علت مصالحه با معاویه را این چنین بیان می‌نمایند: «خدایا! تو می‌دانی که تلاشم را نیندوختم و از توانم دریغ نورزیدم تا حرمتم شکسته شد و تنها ماندم. پس راه پیشینیان خود را پیمودم که بازداشتن از شر تجاوزگران و آرام کردن طغیان‌گران از ریختن خون شیعیان باشد و امر آخرت و دنیای خود را چون اولیایم نگهبانی کردم».^۲

اگر امام حسن مجتبی علیه السلام نبرد با معاویه را ادامه می‌داد، یکی از سه اتفاق

زیر رخ می‌داد:

۹۴

۱. پیروزی سپاه شام و نابودی سپاه کوفه.

۲. پیروزی سپاه کوفه و سرکوب سپاه شام.

۳. عدم پیروزی طرفین و عقب‌نشینی اجباری دو سپاه.

در هر صورت، مسلمانان به ضعف و کم‌توانی می‌رسیدند و دشمنانشان که سال‌ها خود را تقویت و آماده چنین فرصتی کرده بودند، با هجوم سراسری و مرگ‌بار، تومار مسلمانان را پیچیده و جامعه اسلامی را با چالش بزرگ مواجه می‌نمودند.^۳

۲. تبلیغ و گسترش اسلام

در طبیعت هر انسانی، فکر و عقیده، در دل و عقل او جا دارد که با هرگونه زور و فشار و اجبار و اکراه، نمی‌توان آن را تغییر داد. از این رو مذاکره (برخلاف

۱. ابن‌ابی‌الحدید، «شرح نهج البلاغه»، قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی، ۱۴۰۴ ق، ج ۶، ص ۲۱. قرشی، باقر شریف، «حیة الامام الحسن (علیه السلام)»، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. سید ابن طاووس، علی بن موسی، «مهج الدعوات»، ص ۴۷. علامه مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۸۵، ص ۲۱۳. «اللهم فقد تعلم انی ما ذخرتُ جهدی و لا منعتُ و جدی حتی... و تسکین الطاغیة عن دماء اهل المشایعه و حرستُ ما حرسه اولیائی من امر آخرتی و دنیای...».

۳. واردی، تقی، مقاله، «علل و عوامل صلح امام حسن مجتبی ۷»، نشریه پاسدار اسلام ۱۳۸۵ شماره ۲۹۸.

جنگ) یکی از ابزارها و شیوه‌های مسالمت‌آمیز و کارآمد برای نفوذ در طبیعت انسان و اقناع طرف مقابل و در نتیجه تبلیغ و گسترش اسلام است که در سیره سیاسی پیامبر ﷺ توجه بسیاری بر آن شده و از اهمیت به‌سزایی برخوردار گردیده است که موارد ذیل، تنها بخشی از توجهات و اقدامات رسول گرامی اسلام برای تبلیغ و گسترش اسلام به شمار می‌آید.

۱- دعوت مستقیم.^۱

۲- اعزام مبلغان و مربیان به مناطق دوردست و نزدیک برای ابلاغ پیام وحی و مکتب اسلام و دعوت مردم به آن.^۲

۳- اعزام نمایندگان و سفیران به سوی قبایل و گروه‌های عربی و دولت‌های مجاور.^۳

۴- مذاکره با نمایندگان و سفرای قبایل، دولت‌ها و گروه‌ها. پیمان عقبه، منشور مدینه^۴ صلح حدیبیه^۵ و پیمان با مسیحیان نجران.^۶

۵- ارسال پیام‌های کتبی و شفاهی به سران دولت‌ها.^۷



۱. ابن‌سعد، محمد، «الطبقات الكبرى»، ج ۱، ص ۱۷۱، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق، چاپ دوم.
۲. بلاذری، احمد بن یحیی، «انساب الاشراف»، ج ۱، ص ۵۳۱. ابن‌هشام حمیری، عبدالملک، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۶۰۷.
۳. ر.ک: مسعودی، «التنبیه و الاشراف»، ص ۲۲۵.
۴. ابن‌هشام الحمیری، «سیره النبی»، ج ۲، ص ۳۴۸. شهیدی، سید جعفر، «تحلیلی از تاریخ اسلام»، تهران، ۱۳۵۹ انتشارات نهضت زنان ایران، ج ۲، ص ۴۹-۵۴.
۵. یعقوبی، «تاریخ یعقوبی»، دار صادر، ج ۲، ص ۵۴؛ طبرسی، «اعلام الوری»، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۳۷۱-۳۷۲؛ حلبی، «السیره الحلبیه»، ج ۳، ص ۲۰.
۶. زمخشری، محمود بن عمر، «الکشاف»، ج ۱، ص ۳۶۸. رازی، محمد، «مفاتیح الغیب»، ج ۸، ص ۲۴۵.
۷. ر.ک. احمدی میانجی، علی، «مکاتیب الرسول». طبری، ابن‌جرید، «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۸۸۲. تحقیق نخبة من العلماء الاجلاء، مؤسسه اعلمی بیروت.

۲-۱. صلح حدیبیه و گسترش اسلام

یکی از زمینه‌های مذاکره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با مشرکان مکه در منطقه حدیبیه و منجر شدن این گفتگو و مذاکره به صلح، گسترش و توسعه روزافزون اسلام بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با همه‌ی نارضایتی‌ها و خشم‌های پنهان و نیمه‌آشکار عموم مسلمانان (به گفته بعضی از مورخان^۱ تمامی آنان) حاضر به انعقاد صلح با دشمنان، با آن همه انعطاف‌پذیری شدند؛^۲ صلحی که قرآن کریم آن را پیروزی و فتح مبین خواند،^۳ درست برخلاف نظر عموم مسلمانان که آن را نوعی شکست مبین می‌دانستند و بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتراض می‌کردند^۴ چنان‌که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی به اصحاب خود فرمودند: «بلند شوید و شتران خود را قربانی کنید و سر خویش را بتراشید.» هیچ یک از آنان به فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتنایی نکردند. تا اینکه آن حضرت سه بار این جمله را تکرار فرمودند؛ اما باز هیچ کس او را اجابت نکرد. بعد از گذشت مدتی، عده‌ای از اصحاب سرها را تراشیدند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آنان از خداوند طلب رحمت کرد.^۵ حضرت با ناراحتی و نگرانی آنان را ترک کردند.^۶

۱. ابن سعد، محمد بن سعد، «الطبقات الكبرى»، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ه.ق، الطبعة الاولى، ج ۲، ص ۷۵.
۲. ابن هشام، عبدالملک، «السیره النبویه»، تحقیق جمال ثابت و دیگران، دارالحدیث، قاهره، ۱۹۹۸ م، ج ۳، ص ۷۸۱.
۳. الفتح: ۴۸، آیة ۱. واقدی، «المغازی»، تحقیق مارسدن جونز، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۹۸۹ م، ج ۲، صص ۶۲۳-۶۱۷.
۴. رک. ابن هشام، «السیره النبویه»، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۷۸۳. واقدی، «المغازی»، ۱۹۶۶ م، ج ۲، صص ۶۰۹-۶۱۱؛ ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۱۰۱.
۵. ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ه.ق، الطبعة الاولى، ج ۲، ص ۷۵.
۶. طبری، محمد بن جریر، «تاریخ طبری»، ص ۴۱۳.

اما وقتی که هنوز دو سال از پیمان صلح با مشرکان نگذشته بود، بند اول صلح‌نامه (ترک جنگ و مخاصمه) توسط مشرکان مکه زیر پا گذاشته شد و قبیله خزاعه که هم‌پیمان مسلمانان بودند توسط قبیله هم‌پیمان با مشرکان (بنی بکر) مورد حمله مسلحانه قرار گرفتند و مردانی از قریش، به نفع بنی بکر تعدادی از افراد بنی خزاعه را به قتل رساندند^۱ و با اینکه فردی مثل ابوسفیان^۲ شخصاً برای عذرخواهی به مدینه رفت، ولی عذر وی توسط پیامبر ﷺ پذیرفته نشد^۳ و پیامبر ﷺ در اندک مدتی، با سپاهی انبوه که در زمان صلح و گسترش اسلام گرد آمده بودند، عازم فتح مکه شد.^۴ در این هنگام بود که معلوم گردید همه آن مسلمانانی که از انعقاد پیمان صلح، به پیامبر ﷺ انتقاد کرده و ناراحت و ناراضی بودند کاملاً در اشتباه بودند. چراکه یکی از ثمرات و برکات این صلح‌نامه، علاوه بر فتح قلعه‌های خیبر، فتح خود مکه بود که در قرآن از آن به فتح مبین یاد شد.^۵ به گفته مورخان، در صدر اسلام فتحی عظیم‌تر از فتح حدیبیه صورت نگرفت، زیرا در پرتو آن، آتش جنگ فرونشست و دعوت به اسلام رواج گرفت و اسلام در سراسر جزیره‌العرب گسترش یافت؛ به گونه‌ای که از آغاز پیمان صلح تا نقض آن (۲۲ ماه)، تعداد کسانی که به اسلام گرویدند، بیش از تعداد مسلمانان تا آن زمان بود، چنان که سپاه پیامبر ﷺ در سال هشتم و در جریان فتح مکه به



۱. حسن تقی‌زاده، «از پرویز تا جنگیز»، ج ۱، ص ۱۷۳، تهران، ۳۴۹ ش.

۲. او پیش از اسلام از بزرگان قریش بوده و پیشینه بازرگانی داشت (بلاذری، «فتوح البلدان»، ۱۸۶۶ م، ص ۱۲۹) و یکی از بلندپایگان قریش و یکی از چهار نفری به شمار می‌رفت که در جاهلیت فرمانشان نافذ بود. (عبدالبر، ج ۲، ص ۷۱۵).

۳. ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۴، صص ۳۹ - ۳۷.

۴. ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ»، ۱۹۶۵ م، ج ۲، صص ۲۴۴ - ۲۳۹.

۵. الفتح: ۴۸، آیه ۱.

«ده هزار تن» رسید.^۱ و بزرگان قریش، مانند ابوسفیان و عمروعاص و خالد بن ولید، در همین دوران به اسلام گرویدند.^۲ در حالی که (بنا بر نظر مشهور) تعداد مسلمانان و همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله در دوم ذیقعده سال ششم که مدینه را به سوی مکه ترک کردند بیشتر از «هزار و چهارصد نفر» نبود.^۳

۳. عدم حمایت مردمی

حمایت نکردن مردم از معصومان علیهم السلام یکی دیگر از زمینه‌هایی بود که باعث شکل‌گیری مذاکره معصومان علیهم السلام با دشمنان خود گردید. نقش محوری مردم در شکل‌گیری حاکمیت سیاسی معصوم علیه السلام یکی از نکات بسیار مهم و قابل توجه در عصر نبوت و امامت است که رضایت مردم و اعلام حمایت آنان از حاکم اسلامی، همواره به منزله مهم‌ترین عنصر در تشکیل حکومت اسلامی شمرده می‌شود.^۴ چنانکه اساس برپایی حکومت اسلامی و حاکمیت سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه، با اعلام حمایت گروه‌های گوناگون مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق یافت و بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیز، این اعلام حمایت و رضایت مردمی بود که زمینه ایجاد و تداوم حاکمیت سیاسی معصومان علیهم السلام را فراهم ساخت و بالعکس عدم حمایت و رویکرد عمومی و پذیرش سلطه و حاکمیت سلاطین جور بر آنان، باعث گردید تا حق انحصاری و مسلم معصومان علیهم السلام - جز در دوره‌ای بسیار کوتاه- از آنان سلب شود و در مقابل، معصومان علیهم السلام نیز برای در اختیار گرفتن قدرت یا حفظ آن، تلاشی از خود نشان ندهند و تنها در حد تبلیغ و روشنگری حقایق برای مردم، متوقف بمانند؛ تا شاید آنان، آزادانه به حاکمیت

۱. یعقوبی، «تاریخ یعقوبی»، ج ۲، ص ۵۸، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۹ ه. م.

۲. واقدی، «المغازی»، ۱۹۶۶ م، ج ۲، ص ۶۲۴؛ ابن‌هشام، «السیره النبویه»، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۷۸۸.

۳. ر. ک. ابن‌هشام، «السیره النبویه»، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۷۷۷.

۴. ملک‌زاده، محمد، «سیره سیاسی معصومین (در عصر حاکمیت)»، ص ۵۲.

دین اسلام بر سرنوشت خویش رضایت داده و از پذیرش ولایت ناهلان سر باز زنند.^۱ بنابراین، حفظ پیوند مردمی، توسعه و تعمیق پایگاه‌های مبارزه در میان مردم، جلب رضایت و اقتناع وجدان جامعه از طریق آگاهی دادن و دلسوزی و مردمی کردن مبارزه، از خطوط کلی مبارزات و موضع‌گیری‌های سیاسی ائمه علیهم‌السلام به شمار می‌رفت که بدون رضایت و اطاعت مردم، مبارزه از مردم جدا و منزوی خواهد شد و ادامه آن با اجبار و اکراه مردم، شیوه‌ای است که در سیره سیاسی ائمه علیهم‌السلام هرگز دیده نمی‌شود.^۲

۳-۱. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عدم حمایت مردمی

در طول زندگانی رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از زمان شروع دعوت پنهانی و علنی آن حضرت و مبارزه با دشمنان اسلام رخدادهایی به وقوع پیوست که اگر حمایت مردمی و صف‌بندی موحدان در حمایت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نبود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اهداف و اغراض اسلامی خود که از جمله آن اهداف، تشکیل حکومت الهی و اسلامی بود، دست پیدا نمی‌کرد. چراکه هرچند مشروعیت حکومت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از طرف خداوند است^۳ اما تشکیل حکومت، گسترش و استمرار آن وابسته به حمایت و پشتوانه مردمی است؛ و این همان جایگاه و نقش مردم در حکومت اسلامی است.

بررسی‌های تاریخی، نشانگر این واقعیت است که شکل‌گیری و تحقق عینی قدرت سیاسی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، همواره با رضایت و حمایت عموم مسلمین، و استقبال قبایل آن روزگار، همراه بوده است؛ و به همین خاطر بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در قضایا و وقایع به وجود آمده در حکومت اسلامی، با اصحاب و یاران خود مشورت

۱. «همان».

۲. «نهج السعادة»، ج ۵، ص ۳۵۹. «نهج البلاغه»، نامه ۱۹ و ۱۷۹، خطبه ۲۷ و ۱۱۱. عمید زنجانی، «مبانی اندیشه سیاسی در اسلام»، ص ۲۹۴-۲۹۵.

۳. الأنعام: ۵، آیه ۵۷. (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ).



می نمود و همیشه آنان را در اجرای امور و نظارت بر کارها دخالت می داد و حتی در بسیاری اوقات، نظر اکثریت را مقدم می داشت^۱ به طوری که گاهی به خاطر اظهارات آنها، از اعمال نظر خود، صرف نظر می کرد.^۲

اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای فتح مکه، هیچ نیرو و یاری برای مقابله با دشمنان نداشت، آیا می توانست آن فتح مبین که مورد اشاره قرآن کریم است را به سرانجام برساند؟ آیا به دشمنانی که به خون پیامبر صلی الله علیه و آله تشنه بودند و برای از بین بردن آن حضرت، به هر کار پسندیده یا ناپسندی دست می زدند، می توان به صرف انعقاد صلح و پیمان، امید این را داشت که در صورت نداشتن سپاه و نیروی مقتدر، از دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و دین الهی دست برداشته و به آیین محمد صلی الله علیه و آله در آمده و دست از سر مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و آله بردارند؟ آنانی که حتی اسلام آوردنشان هم به ظاهر بود و واقعیت نداشت^۳ مبارزه پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان و دشمنان اسلام در جنگ های متعددی همچون: بدر، احزاب، حنین، خیبر و ... و پیروزی پیامبر اسلام بر دشمنان، (علاوه بر تدابیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امدادهای الهی و...) تنها با نیروی طبیعی انسانی میسر و ممکن گشت و آیین اسلام روز به روز گسترش پیدا کرده و به جمعیت اسلامی و منطقه جغرافیایی آن افزوده شد. آن پیامبر در مکه، همان پیامبری بود که در مدینه منوره بود اما چرا در مکه مکرمه - شهری که زادگاهش بود و تمام قبیله و غالب بستگان و نزدیکان آن



۱. رک. سید محمد ثقفی، «ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه»، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶، ص ۱۵۹.

۲. رک: واقدی، «المغازی»، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۳؛ رک: عروه، صص ۱۶۹ - ۱۶۸. ابن هشام، «السيرة النبوية»، ج ۲، ص ۶۳؛ ابن اسحاق، «السیر و المغازی»، ص ۳۲۶.

۳. طبری، محمد بن جریر، «تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)»، تحقیق، ابراهیم، محمد أبو الفضل، ج ۱۰، ص ۵۷، بیروت، دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ق. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، «الکامل فی التاریخ»، ج ۲، ص ۴۱۴، بیروت، دار صادر، دار بیروت، ۱۳۸۵ ق.

حضرت در آنجا بودند- آن جایگاه و مقامی که در شأن آن حضرت باشد در آنجا وجود نداشت؟ به طوری که پیامبر ﷺ مجبور گردید تا تن به هجرت داده و از مکه خارج شود؛ اما در شهر مدینه- شهری که نسبت به مکه تقریباً هیچ قبیله و خویشاوند نزدیکی مثل خویشاوندان مکی برای حضرت در آنجا وجود نداشت^۱ - فرمانده کل گردید؟ و نام شهر از یثرب به «مدینه النبی» تغییر یافت. پیامبری که در مکه و زادگاهش هیچ خانه امنی برایش باقی نمانده و به امر الهی از آنجا هجرت نمود، در مدینه منوره، هر یک از قبایل مدینه بر سر اقامت حضرت در منزلشان با همدیگر رقابت می‌کردند؛ به طوری که پیامبر ﷺ در مقابل اصرار آنان چنین فرمود: شتر من مأموریت الهی دارد، هر جا فرود آمد، همان جا اقامت می‌کنم.^۲ محبوبیت و جایگاه پیامبر ﷺ به جایی رسید که وقتی عروه بن مسعود^۳ به عنوان نماینده قریش خدمت رسول خدا ﷺ آمد، وقتی به مکه برگشت، به قریشیان چنین گفت: تاکنون هیچ ندیده‌ام که کسانی این چنین از رهبر خویش پیروی کنند؛ یاران محمد ﷺ در حضور او حتی صدای خود را بلند نمی‌کنند؛ کافی است او به کاری اشاره کند پس در همان لحظه اجرا می‌کنند؛ آنان منتظرند تا آب دهان وی را برای تبرک بگیرند و هر گاه وضو می‌گیرد، بر گردش جمع می‌شوند تا قطره‌ای از آب وضوی او نصیبشان شود.^۴



۱. در مدینه فقط قبیله بنی نجار بودند که از فامیل‌های با واسطه حضرت بودند (دایی‌های مادری یا پدری حضرت) اما اکثر خویشاوندان و فامیل‌های اصلی پیامبر ﷺ در مکه بودند. از طرفی تعداد خویشاوندان نزدیک و دور و تعداد دوستان و آشنایان مکی آن حضرت نیز به مراتب بیشتر و نزدیکتر از بستگان آن حضرت در مدینه بودند.

۲. ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۱۴۰.

۳. «همان»، ص ۱۳۳.

۴. واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۹۸. مقریزی، «امتاع الاسماء»، ج ۱، ص ۲۲۱. رسول جعفریان، «تاریخ سیاسی اسلام»، ج ۱، ص ۵۸۴.

در ماجرای غزوه احد، علت اصلی شکست لشکر اسلام عدم حمایت مردمی بود که از دستور و فرمان پیامبرگرامی اسلام ﷺ سرپیچی کردند و همچنین در جنگ صفین که هرچند فرمانده لشکر امیرالمومنین علیه السلام بود و مرد میدان مالک اشتر نخعی اما چون حمایتی از سوی لشکریان اسلام صورت نپذیرفت، تن به حکمیتی داده شد که شکست لشکر اسلام را در پی داشت. وقایع این دو جنگ، این پیام را به مسلمانان مخابره کرد و در تاریخ سیاسی اسلام ثبت و ضبط شد که هرچند، فرمانده کل، شخصی مثل پیامبر ﷺ و مرد میدان فردی مثل امیرالمومنین علیه السلام باشد اما اگر پشتوانه و حمایت مردمی نداشته باشد به طور حتم شکست خورده و پیروز میدان نخواهند بود.

۱۰۲

بنابراین در چنین اموری پشتوانه اصلی مواضع معصومان علیهم السلام در مقابل دشمنان به صورت طبیعی حمایت مردمی بود. اگر حمایت و کمک‌های بی‌شائبه مردم از پیامبر ﷺ صورت نمی‌پذیرفت، اساساً حکومتی توسط پیامبرگرامی اسلام ﷺ تشکیل نمی‌شد تا چه رسد به رونق و گسترش آن. حمایتی که جرقه آن در بیعت عقبه اول و دوم زده شد.^۱ و زمینه هجرت پیامبر ﷺ به مدینه را فراهم نمود. چنانکه در ماجرای غصب حق خلافت و خانه نشینی بیست و پنج ساله امیرالمومنین علیه السلام نیز - که به تعبیر خود آن حضرت و تمام منصفین، تنها امام علی علیه السلام می‌توانست جامعه را به بهترین شکل و وجه ممکن اداره کند و حتی خواص آن روز نیز به این امر واقف بودند چنانکه حضرت می‌فرمایند: او (خلیفه اول) جایگاه من را در خلافت می‌دانست که چون استوانه‌ای در آسیا هستم.^۲ - اگر حمایتی حمزه گونه و جعفری وار مردمی، وجود داشت تا با یاری آنان با غاصبان حق خویش مقابله نماید، هرگز تن به سکوت و بیعت اجباری

۱. طبری، «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۳۵۶.

۲. «نهج البلاغه». خطبه ۳. «وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى».

نمی‌داد. چنانکه خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر این نکته تصریح می‌فرماید: که اگر بعد از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عموم حمزه و برادرم جعفر حضور داشتند تن به بیعت اجباری نمی‌دادم حال آن که برایم افرادی چون عباس و عقیل وجود دارند.^۱

۳-۳. امام حسن علیه‌السلام و عدم حمایت مردمی

بدون تردید یکی از دلایلی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام را مجبور به پذیرش و قبول صلح نمود، عدم حمایت مردمی از آن حضرت بود. مردمی که امام و رهبر زمان خود را در مواقعی حساس و حیاتی (به دلایل دنیوی و...) تنها گذاشته و در مقابل دشمنانش از وی حمایت و پشتیبانی نکرده و باعث شکست ظاهری حق در مقابل باطل شدند. اگر مردم کوفه از امام حسن علیه‌السلام حمایت و پشتیبانی می‌کردند، امام علیه‌السلام هرگز تن به این صلح نمی‌داد. چنان که فرمودند: «به خدا سوگند، من از آن جهت کار را به معاویه سپردم که یاوری نداشتم، اگر یاوری می‌داشتم، شبانه‌روز با او می‌جنگیدم تا خداوند میان ما و او حکم کند».^۲

وقتی قضایای ساباط و طرز برخورد با امام حسن علیه‌السلام به وجود آمد امام حسن مجتبی علیه‌السلام دریافت که مردم او را خوار کرده‌اند.^۳ و این خود دلیل روشنی بود بر این که با این مردم، امکان ادامه جنگ با معاویه وجود ندارد و نمی‌توان بر آنان اعتماد و تکیه نمود. به همین خاطر امام علیه‌السلام فرمودند: به خدا سوگند، اگر با معاویه درگیر شوم، اینان گردن مرا گرفته، به صورت اسیر به او تحویل می‌دهند.^۴ به طور کلی روحیات نیروهای امام حسن مجتبی علیه‌السلام به مراتب متفاوت و متمایز از روحیات نیروهای معصومان قبل از امام حسن علیه‌السلام بود.

۱. «نهج السعاده»، ج ۵، ص ۲۱۹؛ میرزا حسین نوری، «مستدرک الوسائل»، ج ۱۱، ص ۷۶.

۲. مجلسی، «بحارالانوار»، ج ۴۶، ص ۱۴۷.

۳. مفید، «الارشاد»، ج ۲، ص ۱۳.

۴. بحرانی، «عوالم العلوم»، ج ۱۶، ص ۱۷۵. طبرسی، «اعلام الوری»، ص ۲۰۵. «وَاللّٰهُ لَوْ قَاتَلَتْ مُعَاوِيَةَ لَأَخَذُوا بِعُنُقِي حَتَّىٰ يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ سِلْمًا».



چراکه روحیه آخرت‌گرایی، جهاد در راه خدا و ایمان و تقدّم مسائل دینی بر مسائل دنیایی (با توجه به گذشت زمان از عصر پیامبر گرامی اسلام ﷺ و فضای حاکم بر جامعه اسلامی) تبدیل شده بود به روحیه دنیاگرایی و اطاعت‌پذیری از نفس اماره و شیطان رجیم و در نتیجه، رسیدن به مطامع و اهداف دنیایی. این مسئله‌ای بود که خود امام هم این را به آنان گوشزد نموده و فرمودند: «شما با گذشته خود تفاوت کرده‌اید. آنگاه که به صفین می‌رفتید، دینتان در پیش رویتان بود؛ اما امروز دنیایتان مقدم بر دینتان است»^۱.

امام در ابتدای امر، به همه اعلام کرد که درباره جنگ با معاویه و شامیان هیچ‌گونه دودلی و تردید ندارد: شک و پشیمانی ما را از جنگ با شامیان باز نمی‌دارد؛ بلکه ما با بردباری و آرامش، با آنها می‌جنگیم؛^۲ و برای اینکه مردم را برای جنگ با معاویه امتحان کرده و اتمام حجت کرده باشد فرمود: اگر آماده نبردید، صلح را رد کنیم و با تکیه بر شمشیرمان کار او را به خدا واگذاریم، اما اگر ماندن را دوست دارید، صلح او را بپذیریم و برای شما تأمین بگیریم. در این هنگام مردم از هر سوی مسجد به فریاد درآمدند و با ندای «ما می‌خواهیم زنده بمانیم»^۳ صلح را خواستار شدند.^۴ آیندگانی که در مواقع متعدد، با اغراض و اهداف گوناگون مذهبی، سیاسی و یا در مواردی اغراض دنیایی و حزبی، از ماجرای صلح امام حسن مجتبی علیه السلام - با پرداختن به بخشی از ماجرا و رهاکردن بخشی دیگر - سوء استفاده نموده و با الفاظی مثل: امام سازش، امام صلح... در صدد مصادره به مطلوب و به کرسی نشاندن خواسته‌های خویشند و خواسته یا ناخواسته در پی الغای دوستی با دشمنان و سازش با آنان هستند، باید بدانند که

۱۰۴



۱. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم، «الکامل فی التاریخ»، ج ۳، ص ۴۰۶.

۲. «همان». «والله لا ننانا عن اهل الشام شك و لا ندّم و انما نقاتل اهل الشام بالصبر و السلامة».

۳. «البقیة، البقیة».

۴. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم، «الکامل فی التاریخ»، ج ۳، ص ۴۰۶.

اولاً: صلح اجباری با صلح با اختیار و انتخاب، بسیار متفاوت و مختلف است؛ و این را همه منصفان عالم می‌دانند و نگاشته‌اند که ماجرای صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام - به خاطر شرایطی که در آن زمان به وجود آمد- از روی اجبار بوده است نه اختیار؛ چراکه امام حسن مجتبی علیه‌السلام در واقع، فرمانده‌ای بود که فرمانبری نداشت؛ زیرا فرمانده یعنی: کسی که حکم و فرمان داده و امر می‌کند.^۱ که متضاد آن فرمانبر است؛ یعنی کسی که حکم را اجرا می‌کند؛ بنابراین آن فرمانده‌ای که نفوذ کلام و فرمانبرانی نداشته باشد، در واقع فرمانده نیست؛ و فرمانبرانی که به فکر و سلیقه خودشان عمل کنند هم فرمانبردار نیستند. لذا امام حسن علیه‌السلام تا زمانی فرمانده واقعی بود که فرمانبران و اطاعت‌کنندگانی داشت؛ حال آنکه مردم شده‌اند فرمانده و امام حسن علیه‌السلام فرمانبردار، دیگر برای فرماندهی امام علیه‌السلام معنایی باقی نمی‌ماند. درست همانند ماجرای حکمیت در جنگ صفین که برای پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به وقوع پیوست. همان ماجرای که خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: من دیروز فرمان می‌دادم و امروز فرمانم می‌دهند؛ دیروز بازمی‌داشتم و امروز بازم می‌دارند...^۲ با این اوصاف، چگونه ممکن است که امام حسن علیه‌السلام در مقابل نیروهای رهبر گریز لشکر خویش، گزینه‌ای به جز گزینه صلح، در مقابل دشمنی مثل معاویه داشته باشد؟ گزینه‌ای که با اتخاذ آن، حداقل، بهانه‌ای برای حفظ عراق از چپاول و غارت دشمنان وجود خواهد داشت؛ و جان پیروان و شیعیان باقی مانده نیز محفوظ خواهد ماند.^۳ این ظلم بسیار بزرگ تاریخ و تاریخ‌نگاران، در حق امام حسن مجتبی علیه‌السلام است که فرمانده‌ای را مورد مواخذه و سؤال قرار می‌دهند که در واقع فرمانبرانی ندارد.

۱. «ناظم الاطباء»؛ ذیل لفظ فرمانده.

۲. «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۹، ص ۲۴۱.

۳. ابن‌عثم، «الفتوح»، (تهران: انقلاب اسلام، ۱۳۷۲) ج اول، ص ۱۹. جوینی، «فرائد السمطين»، تحقیق محمد باقر محمودی، (بیروت)، ج ۲، ص ۱۲۰.



(فرمانده نیست) و چون ماجرای صلح امام حسن مجتبی علیه السلام از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار بوده و در عین حال به صورت قهرمانانه و شجاعانه اتخاذ گردیده است، افرادی با نیات مختلف و ناپسند، آن را به هر صورتی که دوست داشته و می‌پسندند تفسیر و تحلیل می‌کنند. همچون خمیری که می‌توان آن را به هر شکل دلخواهی درآورد.

امام حسن مجتبی علیه السلام در توضیح علت صلح خود با معاویه، به عبدالله بن زبیر چنین می‌فرمایند: پنداشته‌ای که من تسلیم او شدم؟ وای بر تو چگونه چنین کاری امکان‌پذیر است در حالی که من پسر شجاع‌ترین مرد عرب و مولود فاطمه سرور زنان جهانم، صلح من نه از روی ترس بود و نه از روی ضعف؛ ولی مردمی با من بیعت کرده بودند که همچون تو، دلی بیگانه داشتند و محبتی ریائی و قدمی ناپایدار...^۱

بررسی منابع تاریخی بیانگر این است که اکثریت مردم کوفه چندان رغبتی برای جنگ با معاویه و حمایت از امام حسن علیه السلام نداشتند به همین خاطر هنگامی که امام حسن ۷ و یاران نزدیکش، همچون حجر بن عدی و قیس بن سعد انصاری، مردم را به بسیج عمومی و حضور در اردوگاه سپاه دعوت کردند، عده کمی پاسخ مثبت دادند و بقیه رغبتی به آن نشان ندادند.^۲ نیروهای سپاه امام حسن مجتبی ۷ از همان مردمانی بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر آن‌ها را «یا اشباه الرجال و لارجال»^۳ (ای مرد نمایان نامرد) می‌خواند و حتی گاهی از خداوند می‌خواست تا به جای آن‌ها افرادی نیکوتر به وی عنایت فرماید و به جای او، زمامداری بر آن‌ها مسلط سازد.^۴

۱. قرشی، «حیة الامام الحسن ۷»، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. شیخ مفید، محمد بن محمد، «الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد»، ج ۲، ص ۱۰.

۳. «نهج البلاغه»، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۷.

۴. «همان»، خطبه ۲۵.



بنابراین وقتی امام حسن علیه‌السلام در هم ریختگی سپاه خود را دید، با شناختی که از برخوردهای مختلف این مردم با پدرش داشت و می‌دانست که هر روز به نوعی و رنگی رفتار می‌کنند، از حکومت کناره گرفت.^۱ و تن به مذاکره و صلح با معاویه داد؛ مصلحی که حداقل، از به خطر افتادن جان مسلمانان جلوگیری می‌نمود.

۴. خیانت نیروهای خودی

یکی از عوامل اصلی عدم موفقیت مبارزات و قیام‌های معصومان علیهم‌السلام با دشمنان خود، خیانت نیروهای خودی و افراد نزدیک به خود بوده است. نیروهایی که ظاهری پیرو و گوش به فرمان داشتند اما در باطن، ایفا کننده نقش ستون پنجم برای دشمن بودند. به طوری که با مواضع و عملکرد خود باعث تغییر موضع معصوم علیه‌السلام و نوع عملکرد آنان، در مقابل دشمنان می‌شدند. اگر خیانت برخی از نیروها و یاران برخی از معصومان علیهم‌السلام نبود و از امام و رهبر خود حمایت و طرفداری می‌نمودند، دشمنان اسلام هرگز فرصت این را پیدا نمی‌کردند که به اهداف شوم و ضد اسلامی خود دست پیدا کنند. این خیانت افراد و عدم حمایت از معصومان علیهم‌السلام بود که باعث گردید تا حق حاکمیت سیاسی معصومان علیهم‌السلام از آنان سلب شده و حاکمیت جامعه اسلامی به دست ناهلان و غیر مستحقین حکومت و خلافت افتد.

۴-۱. صلح امام حسن علیه‌السلام

در ماجرای صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه یکی از زمینه‌های فراهم‌کننده و مؤثر در پذیرش صلح و مذاکره با دشمنان، خیانت نیروهای خودی و عدم حمایت از فرمان امام حسن مجتبی علیه‌السلام مبنی بر جنگ و مبارزه و رویارویی با دشمنان بود؛ که بررسی و توجه در ساختار نیروها و سپاه امام حسن علیه‌السلام به طور

۱. جاحظ، «رسالة جاحظ فی بنی امیة»، چاپ شده در کتاب عصر المأمون، ج ۳، ص ۷.



واضح بیان‌کننده این مسئله است؛ که ما در ذیل به طور اجمال به بررسی آن می‌پردازیم.

به گفته شیخ مفید، ساختار سپاه امام حسن مجتبی علیه السلام متشکل از افراد و گروه‌های ذیل بود:

۱- در هسته مرکزی سپاه، طرفداران و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که افرادی گوش به فرمان، متدین و مخلص بودند هرچند از لحاظ تعداد در اقلیت بودند.

۲- خوارج؛ که از هر وسیله‌ای برای جنگ با معاویه استفاده نموده و با ایجاد غوغا و بلوا در بین سپاهیان بی‌نظمی و هرج و مرج ایجاد می‌کردند.

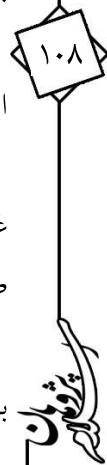
۳- افراد دنیاپرست و سودجو که به طمع دنیا و منافع مادی و جمع‌آوری غنیمت به جنگ آمده بودند و بدیهی بود که با اندک تطمیع از طرف دشمن از صف سپاه امام جدا می‌شدند.

۴- افراد شکاک و دودلانی که به نظرشان امام حسن علیه السلام و معاویه ترجیحی بر همدیگر نداشتند.

۵- افرادی که دین‌انگیزه آنان نبود، بلکه از روی تعصب و به پیروی از رئیس قبیله خود در صحنه نبرد حاضر شده بودند.^۱

با نگاه جزئی و اجمالی به ساختار لشکر امام حسن علیه السلام و ترکیب لشکر اسلام با چنین افرادی، طبیعی است که امام حسن علیه السلام در برابر لشکر معاویه - که خالی از این ساختار بوده و کاملاً هم صدا و گوش به فرمان بودند - به اهداف و مقاصد دلخواه خود دست پیدا نکند؛ زیرا امام حسن مجتبی علیه السلام با وجود این همه تنوع در اشخاص و آرا، بعید است که بتواند در انجام مأموریت دلخواه خویش موفق باشند، چراکه لازمه پیروزی در جنگ با دشمنان و ظفر بر آنان، اطاعت از

۱. شیخ مفید، محمد بن محمد، «الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد»، ج ۲، ص ۱۰.



فرمانده و یکپارچگی سپاه در مقابل دشمنان است؛ و اگر غیر از این باشد، سپاه در برابر هر پیشامدی، تهدید به دودستگی و قیام بر ضد رهبران خود می‌شود؛ و آنان را در وضعیتی قرار می‌دهند که ناچار به اتخاذ موضعی شوند که مورد رضایت و خواست قلبی خودشان نباشند. چنانکه شیخ مفید می‌نویسد: «امام حسن علیه‌السلام چاره‌ای جز پذیرفتن صلح و واگذار کردن جنگ نداشت، زیرا پیروان آن حضرت، مردمانی سست‌عنصر و کم‌عقیده به آن جناب بودند و چنان‌که دیده شد، در صدد مخالفت با او برآمدند و بسیاری از آنان ریختن خون او را حلال دانستند و می‌خواستند او را تسلیم دشمن کنند و پسر عمویش (عبیدالله بن عباس) دست از یاری او برداشت و به دشمن پیوست و به‌طور عموم آن مردم به دنیای زودگذر روی آوردند و از نعمت‌های آخرت چشم پوشیدند.»^۱

معاویه برای درهم شکستن اتحاد و مقاومت سپاه امام، جایزه‌ها و رشوه‌های زیادی بذل و بخشش کرد تا توانست بسیاری از فرماندهان و امیران سپاه امام و حتی سران و بزرگان قبایل و طوایف را با درهم و دینار و وعده‌های دروغ با خود همراه کرده و آنان را به خود جلب کند تا افراد و نیروهای لشکر امام حسن علیه‌السلام را از آن حضرت روی گردان نماید. او با اعجاز درهم و دینارهای خود توانست به اهداف نهایی خود نائل آمده و گروهی از افراد به ظاهر مطیع و فرمانبردار امام حسن علیه‌السلام را - که در بین آنان از سران و بزرگان قبائل کوفه نیز بودند - به سمت و سوی خود بکشانند. به طوری که برخی از یاران امام به صورت پنهانی به معاویه چنین نوشتند: «ما سر به فرمان و گوش به دستور تویم» و او این چنین او را به آمدن به سوی خود برانگیختند و حتی پا را از این فراتر گذاشته و بر عهده گرفتند که اگر معاویه بخواهد، آنان حاضرند که امام حسن

^۱ مفید، «الإرشاد»، ج ۲، ص ۱۰. ابوالحسن اربلی، علی بن عیسی، «کشف الغمه عن معرفه الانمه»، ج ۲،



مجتبی علیه السلام را آنگاه که معاویه به لشکرش نزدیک شد، دستگیر کرده و تسلیم معاویه نمایند و یا غافلگیرش کرده، آن جناب را بکشند.^۱

زید بن وهب جهنی می گوید: هنگامی که امام حسن علیه السلام را خنجر زدند و آن حضرت در مدائن بستری و دردمند بود، به نزد او رفته، گفتم: چه تصمیمی داری که مردم متحیر و سرگردان اند. حضرت در پاسخ من چنین فرمودند: «من به خدا معاویه را برای خودم بهتر از اینان می دانم که خیال می کنند شیعه هستند و نقشه قتل مرا می کشند و اثاثیه مرا غارت کرده، مالم را می برند.»^۲ «سوگند به خدا! اگر با معاویه بجنگم، اینان مرا کتف بسته تسلیم او می کنند. پس اگر در حال عزت با او صلح کنم، بهتر است تا در حال اسیری مرا بکشد یا بر من منت نهد.»^۳

وجود ده‌ها نامه، سخنرانی، سوابق و موضع گیری‌های امام حسن علیه السلام علیه معاویه در شرایط گوناگون و در طول زندگی مبارکشان بیانگر این نکته است که امام حسن علیه السلام نه تنها روحیه سازش و تسامح با دشمنان نداشتند، بلکه با داشتن روحیه مبارزه با باطل، مرد نبرد با دشمنان اسلام بودند. امام حسن مجتبی علیه السلام بدون هیچ گونه هراسی آمادگی خود را برای جنگ با معاویه اعلام می کرد.^۴ و بارها در مواضع خود با معاویه خطر وقوع جنگ و نبرد نظامی را به او هشدار داده بود؛ به همین خاطر وقتی خبر حرکت معاویه و سپاهش به سوی موصل، به امام رسید امام نیز به سرعت حجر بن عدی را مأمور کردند تا مردم را برای نبرد با معاویه بسیج کند، سپس خود امام علیه السلام در اجتماع مردم کوفه حاضر شدند و



۱. مفید، «الإرشاد»، ج ۲، ص ۹.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، «الاحتجاج علی اهل اللجاج»، ج ۲، ص ۱۰.

۳. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، «الفصول المهمه فی معرفه الائمه»، ج ۲، ص ۷۲۳. قرشی، باقر شریف، «حیة الامام الحسن (ع)»، ج ۲، ص ۱۰۵. علامه مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۴۴، ص ۳۳.

۴. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن ابی الکریم، «الکامل فی التاریخ»، ج ۳، ص ۴۰۶.

مردم را به قیام علیه معاویه دعوت کردند.^۱ آیت‌الله احمدی میانجی در کتاب «مکاتیب الائمه» پنج نامه از امام حسن علیه‌السلام به معاویه را آورده است.^۲

۴-۲. خیانت سرداران

یکی از اساسی‌ترین اصول تربیتی در دین اسلام، دنیاگرایی و آخرت‌گرایی است؛ که برای رسیدن به هر یک از آنها، توجه و التزام خاص خود را طلب می‌نماید. چراکه لازمه رسیدن به آخرت‌گرایی و دوری از دنیاگرایی، توجه و التزام به آخرت‌گرایی است؛ و اگر انسان روح خود را متعلق و وابسته به امور دنیایی نمود، دیگر جان و قلبش برای توجه به آخرت آماده و فارغ نمی‌گردد و لازمه رسیدن به آخرت‌گرایی نیز فارغ‌شدن از دنیاگرایی و آفت‌های آن، مبارزه با هوس‌های عنان‌گسیخته و مبارزه با بی‌ایمانی‌ها و دیگر خصلت‌های ناپسند است که انسان بر اثر مغلوب‌شدن بر احساسات نفسانی خویش و تأثیرپذیری از جلوه‌های مادی و پرزرق و برق دنیایی دچار این خصلت می‌گردد.

در قلبی که دنیاگرایی و دنیاپرستی یک اصل اساسی در آن باشد، شیفتگی به آخرت و آخرت‌گرایی امری محال و غیرممکن است؛ زیرا بر دلی که شیفته دنیا و متعلقات آن باشد حرام است که تقوا در آن جای گیرد.^۳ کسی که دنیا و متعلقاتش در نظرش مهم باشد و موقعیت آن در دلش بزرگ جلوه نماید، دنیا را بر خدا ترجیح می‌دهد و با روی آوردن به آنها، بنده و عبد او می‌گردد.^۴ دنیاطلبی و دنیادوستی اساس فتنه‌ها و ریشه مشکلات و محنت‌های موجود در عصر ائمه معصومان علیهم‌السلام بود. بلیه‌ای که در دنیای اسلام از آخرهای عمر با برکت

۱. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، «مقاتل الظالمین»، ص ۶۹-۷۰.

۲. ر. ک: احمدی میانجی، «مکاتیب الائمه»، نشر دارالحدیث، قم، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق، ج ۳، ص ۱۶.

۳. «شرح غررالحکم»، ج ۳، ص ۴۰۵. «حَرَامٌ عَلٰی كُلِّ قَلْبٍ مُّتَوَلَّهِ بِالدُّنْيَا أَنْ يَسْكُنَهُ التَّقْوَى».

۴. «همان»، ج ۵، ص ۴۲۵. «مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَبُرَ مَوْجِعُهَا فِي قَلْبِهِ آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ وَأَنْقَطَعَ إِلَيْهَا وَصَارَ عَبْدًا لَهَا».

رسول گرامی اسلام و در جریان عدم شرکت مردم و برخی از اصحاب رسول خدا ﷺ در سپاه اسامة بن زید، به وقوع پیوست؛ و جانشینی برحق امیرالمؤمنین علیه السلام مورد مناقشه و خدشه قرار گرفت و کسانی مقام او، معنویت او، سابقه او، صلاحیت‌های بی نظیر او را برای مدیریت جامعه اسلامی نادیده گرفته و با او معارضة کردند، تنها بر اثر دنیاطلبی بود.^۱

افراد دنیاپرست و دنیاطلب، (در مواقع حساس و حیاتی) چنان تغییر ماهیت می‌دهند که فقط دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می‌کند؛ آنان از ترس جان، از ترس تحلیل و تقلیل مال، از ترس حذف پست و مقام، از ترس منفور شدن و تنها ماندن، حاضر می‌شوند حاکمیت باطل را قبول کنند و از حق طرفداری نمی‌کنند و در مقابل باطل نمی‌ایستند و جانشان را به خطر نمی‌اندازند.^۲ در لشکر امام حسن مجتبی علیه السلام وجود افراد دنیاطلب و دنیاپرست و وجود «عناصر فرصت طلب و ضعیفی که فقط زبانشان با اسلام آشنا بود، فریب نیرنگ و مکر و حيله مستکبر زمانه خود را خوردند و امام حق را در جبهه جهاد و مبارزه علیه کفر و شرک به ظاهر اسلامی، تنها گذاشتند.»^۳ خیانتی که رهبر و فرمانده خود را مجبور به قبول صلح و انصراف از مبارزه و نبرد با مکارترین دشمن اسلام کردند؛ و بدین صورت یاران امام در پیروزی بدون دردمر معاویه بر امام حسن علیه السلام، نقشی اساسی و کلیدی ایفاء کردند.

۳-۴. عبیدالله بن عباس

خیانت سرداران بلندپایه و فرماندهان رده بالای لشکر امام حسن مجتبی علیه السلام شرایط بسیار نامطلوبی را پدید آوردند که امام حسن علیه السلام مجبور به پذیرش

۱. سخنان مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۹ / ۶ / ۱۳۸۷.

۲. «همان». در تاریخ ۲۰/۳/۱۳۷۵.

۳. موسسه فرهنگی راه فخرالائم، «مبانی دینی استکبار ستیزی و اصول مواجهه با نظام سلطه و استکبار جهانی»، معاونت فرهنگی اجتماعی اوقاف و امور خیریه، ۱۳۹۲، ص ۸۴.



مذاکره و صلح با دشمنان گردید در این میان عملکرد یکی از فرماندهان امام حسن علیه‌السلام که از نزدیکان امام و مورد اطمینان حضرت بود و امام فرماندهی سپاه اسلام را به او واگذار کرده بود از دیگران به مراتب پررنگ‌تر و مشهورتر است. شخصی به نام عبیدالله بن عباس فرزند عباس بن عبدالمطلب بن هاشم که پسر عمومی رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود.^۱

عبیدالله بن عباس با وجود اینکه بسر بن‌ارطاه^۲ دو فرزند خردسالش را سر بریده بود.^۳ نتوانست در برابر پیشنهادهای جذاب، چشمگیر و حیرت‌انگیز معاویه مقاومت نماید. او با مبهوت شدگی کامل، جانب معاویه را ترجیح داده و با دوسوم از نیروهای سپاه اسلام (هشت هزار نفر) شبانه و به صورت مخفیانه به اردوگاه معاویه پیوست و سپاهیان امام حسن علیه‌السلام را بدون فرمانده رها کرد.^۴ معاویه بعد از جذب عبیدالله بن عباس قصد جذب و تطمیع قیس بن سعد را - که بعد از عبیدالله بن عباس فرمانده سپاه عراق شده بود - نیز داشت که با موضع شدید قیس مواجه شد.^۵ در اینجا بود که معاویه دو نفر از افراد خود را به عنوان نماینده برای ارائه پیشنهاد صلح خدمت امام حسن علیه‌السلام فرستاد.

قابل ذکر است که معاویه هرچند با ارسال نامه‌ای دروغین به عبیدالله بن عباس - مبنی بر اینکه امام تو بر من نامه صلح فرستاده و خلافت را بر من

۱. ابن عبد آلبر، عمر یوسف بن عبدالله، «الاستیعاب فی معرفه الاصحاب»، تحقیق علی محمد البجاوی، ج ۳، ص ۱۰۰۹، بیروت، دارالجیل، ۱۹۹۲ م، الطبعة الاولى.

۲. او در دوره امیرالمؤمنین (ع) فرستاده معاویه به مکه بود.

۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، «مروج الذهب»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۲۵، تهران، فرهنگی، ۱۳۶۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی»، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۱۰۷، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۱ ه. ش.

۴. ر. ک. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی»، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۱۰۷، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۱ ه. ش.

۵. ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد بن اعثم، «الفتوح»، ج ۴، صص ۲۸۹-۲۸۸.



واگذار کرده است - توانست مقدمات لغزش وی را فراهم ساخته و به سوی خود کشاند اما آنچه در اینجا قابل توجه و مهم است این است که خود عبیدالله نیز فردی دنیاطلب و غیر مصمم به جنگ و مبارزه با معاویه بوده است که امام خویش را تنها گذاشته و بدون اطلاع مسلمانان شبانه خود را به معاویه رسانده است بدون اینکه زیر و روی نامه معاویه و یا صحت و سقم گفتارهای او را بسنجد و بعد از کمی تحقیق و تفحص، تصمیم نهایی خود را اتخاذ نماید؛ اما او چنین نکرد و به وعده‌های معاویه جامه عمل پوشانید. انگار وی (عبیدالله) منتظر زمینه‌ای مناسب و موقعیتی خاص بوده تا به محض تحقق آن فرصت، به امام خویش پشت کرده و از لشکر اسلام خارج شود و به لشکر دشمن بپیوندد؛ و تعداد هشت هزار نفر را نیز از حمایت و اطاعت امام ع باز دارد. در ذیل حداقل به پنج مورد از راههایی که عبیدالله می‌توانست از صحت و سقم گفتار معاویه اطلاع حاصل نماید را از نظر می‌گذرانیم:

- ۱- گزارش به امام حسن ع و کسب تکلیف از فرمانده.
- ۲- مشورت با افراد نزدیک به خود.
- ۳- اتخاذ استراتژی صبر و خودداری از تصمیم فوری و عجولانه تا روشن شدن مسئله.
- ۴- مشورت با دیگر فرماندهان حاضر در لشکر. همچون قیس بن سعد و سعید بن قیس.
- ۵- اتخاذ موضعی آبرومندانه و عزتمندانه و در شان یک فرمانده سپاه اسلام. اما وی این کارها را نکرد؛ و با توجه به اینکه امام حسن ع نیز قبلاً دستور داده بودند که بدون مشورت با قیس بن سعد در هیچ کاری اقدام نکند^۱ ولی او به فرمان رهبرش اعتنایی نکرد و بدون مشورت با سعد تصمیم نادرست خود را

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی»، ج ۲، ص ۲۱۴.



گرفت و به معاویه پیوست. معاویه حریص‌ترین مردم بر بهره‌برداری از تنگناهای دشمنانش بود. شخصی زیرک و با هوش که در شناخت خصوصیات انسان‌ها مهارت خاص داشت^۱ و نقاط ضعف و قوت فرماندهان و اطرافیان لشکر امام حسن علیه‌السلام را به خوبی می‌شناخت و برای هر قشری و با هر نوع تفکری متناسب با نقاط قوت و ضعفشان برنامه‌ریزی و برخورد می‌نمود. او از نقطه ضعف عبیدالله بن عباس به خوبی آگاه بود و می‌دانست که نقطه ضعف اساسی او «جاه‌طلبی و میل به جلو افتادن» است. به همین خاطر انگشت روی آن گذاشته و در نامه‌اش به عبیدالله چنین نوشته بود: همانا حسن به زودی ناگزیر از صلح خواهد شد... برای تو بهتر است که پیش قدم باشی نه تابع.^۲ و در همین نامه برای او یک میلیون درهم پاداش قرار داده بود.

نتیجه‌گیری

برایند کلی و نتیجه بحث این است که هرچند، از دیدگاه و منظر اسلامی و سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام مذاکره، امری مشروع است و برای رسیدن به اهداف و اغراض اسلامی می‌توان از آن به عنوان ابزاری کاربردی استفاده و بهره‌برداری نمود؛ اما مذاکره یا عدم مذاکره در اسلام، تابع متغیرهای خاصی است و ظهور و بروز آن، وابسته به شرایط و زمینه‌های موجود در آن روز است؛ و ائمه معصومان علیهم‌السلام نیز، تصمیم به مذاکره یا عدم مذاکره با دشمنان را با توجه به این تحولات و شرایط و واقعیت‌های سیاسی زمانه، اتخاذ می‌نمودند. این تحولات سیاسی، اجتماعی و دینی، با اهداف و روش‌های سیاسی گوناگون بود که زمینه‌ی شکل‌گیری و تنوع رفتارهای سیاسی معصومان علیهم‌السلام را فراهم می‌نمود؛ به گونه‌ای که برخی از معصومان علیهم‌السلام روش مذاکره با دشمنان را انتخاب نمودند و برخی

۱. به اصطلاح، آدم شناس بود.

۲. ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه»، ج ۴، ص ۱۵.



نیز مبارزه و نبرد با آنان را. زمینه‌هایی مثل حفظ اسلام و تشیع، تبلیغ و گسترش اسلام، عدم حمایت مردمی و خیانت نیروهای خودی، که از جمله این زمینه‌ها می‌باشد.

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، **شرح نهج البلاغه**، چ اول، قم، مكتبة آیت‌الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲. ابن‌أثیر، علی بن ابی‌الکرم، **الکامل فی التاریخ**، بیروت، دار بیروت، ۱۳۸۵ ق.
۳. ابن حنبل، احمد، **مسند احمد بن حنبل**، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۹ ق.
۴. ابن سعد، محمد، **الطبقات الکبری**، چ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
۵. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، **الفصول المهمه فی معرفة الأئمة**، چ اول، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۴۲۲ ق.
۶. ابن عبدالبر، عمر یوسف بن عبدالله، **الاستیعاب فی معرفة الاصحاب**، بیروت، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجلیل، ۱۹۹۲ م.
۷. ابن هشام، عبدالملک، **السیره النبویه**، قاهره، تحقیق: مصطفی السقاء، مطبعة مصطفى البانی الحلبي، ۱۳۵۵ ق.
۸. ابن حجر عسقلانی، ابوالفضل احمد بن علی، **الاصابه فی تمييز الصحابة**، بیروت، تحقیق: علی محمد البجاوی، دارالجللی، ۱۴۱۲ ق.
۹. ابوالحسن اربلی، علی بن عیسی، **کشف الغمة عن معرفة الائمة**، چ اول، تهران، اسلامیه، [بی تا].
۱۰. ابوالفرج اصفهانی، علی بن‌الحسین، **مقاتل الطالبیین**، قم، تحقیق: سید احمدصقر، منشورات الشریف‌الرضی، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. احمدی میانجی، علی، **مکاتیب الرسول**، چ اول، قم، دارالحدیث، ۱۴۱۹ ق.
۱۲. بحرانی، عبدالله بن‌نورالله، **عوامل العلوم**، چ اول، قم، مدرسه الإمام‌المهدی علیه‌السلام، ۱۴۰۵ ق.
۱۳. بلاذری، احمد بن‌یحیی، **انساب الاشراف**، بیروت، تحقیق: الشیخ محمدباقر المحمودی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ ق.
۱۴. تقی‌زاده، حسن، **از پرویز تا چنگیز**، چ دوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۶ ش.
۱۵. تقی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم، هجرت، ۱۳۷۶ ش.
۱۶. جعفریان، رسول، **تاریخ سیاسی اسلام**، قم، مؤسسه چاپ‌الهادی، ۱۳۷۷ ش.
۱۷. حلبی، علی بن‌برهان‌الدین، **السیره الحلبیه**، بیروت، دارالمعرفة، [بی تا].
۱۸. حمیری، ابن‌هشام، **السیره النبویه**، بیروت، دارالمعرفة، [بی تا].



۱۹. الدینوری، ابو حنیفه، **الاخبار الطوال**، قاهره، ترجمه عبد المنعم، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۰ م.
۲۰. سبحانی، جعفر، **فروع ولایت**، قم، مجمع جهانی اهل بیت:، ۱۴۲۹ ق.
۲۱. سخنان مقام معظم رهبری، **خطبه‌های نماز جمعه تهران در روز هجدهم رمضان**، در تاریخ ۱۳۸۷ / ۶ / ۲۹.
۲۲. سید ابن طاووس، علی بن موسی، **مهج الدعوات**، چ اول، تهران، رایحه، ۱۳۷۹ ش.
۲۳. شوشتری، نورالله بن شریف الدین، **إحقاق الحق و إزهاق الباطل**، قم، کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی(ره)، ۱۴۰۹ ق.
۲۴. شهیدی، سید جعفر، **تحلیلی از تاریخ اسلام**، تهران، انتشارات نهضت زنان ایران، ۱۳۵۹ ش.
۲۵. طبرسی، ابو علی فضل ابن الحسن، **الاحتجاج علی اهل اللجاج**، نجف، المطبعة المرتضویة، ۱۳۵۰ ق.
۲۶. طبرسی، ابو علی فضل ابن الحسن، **التنبیه و الاشراف**، قم، تصحیح: عبدالله اسماعیل الصاوی، الثقافة الاسلامیة، [بی تا].
۲۷. طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، **إعلام الوری بأعلام الهدی**، قم، مؤسسه آل‌البتیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ ق.
۲۸. علی بن حسن، ابن عساکر، **تاریخ مدینه الدمشق**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.
۲۹. علی بن حسین، علم الهدی، **تنزیه الانبیاء**، چ اول، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش.
۳۰. عمید زنجانی، عباسعلی، **مبانی اندیشه سیاسی در اسلام**، چ ششم، تهران، فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸ ش.
۳۱. فغفور مغربی، حمید، **روش سیره‌شناسی شهید مطهری**، فصلنامه اندیشه حوزه، شماره ۵۷، قم، ۱۳۹۰ ش.
۳۲. فیض کاشانی، محسن، **نوادیر الاخبار فیما يتعلق باصول الدین**، چ اول، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲ ش.
۳۳. قرشی، باقر شریف، **حیة الامام الحسن ۷**، چ اول، بیروت، دار البلاغة، ۱۴۱۳ ق.
۳۴. قطب‌الدین راوندی، سعید بن هبة‌الله، **الخرائج و الجرائح**، چ اول، قم، مؤسسه الإمام المهدي علیه‌السلام، ۱۴۰۹ ق.
۳۵. الکوفی، ابومحمد احمد بن اعثم، **الفتوح**، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ ق.
۳۶. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، چ دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳۷. محمد بن علی، بابویه قمی، **علل الشرائع**، چاپ اول، قم، کتاب‌فروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۳۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، **مروج الذهب**، تهران، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، علمی فرهنگی، ۱۳۶۵.

زمینه‌های مذاکره با دشمنان در سنت و سیره معصومان (علیهم‌السلام)

۳۹. مفید، محمد بن محمد، **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، چ دوم، قم، تحقیق: موسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ ق.

۴۰. مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی، **امتاع الاسماء**، قاهره، تحقیق: محمد عبدالحمید النمیسسی و محمد جمیل غازی، دارالانصار، ۱۴۰۱ ق.

۴۱. موسسه فرهنگی راه فخرالائمه، **مبانی دینی استکبارستیزی و اصول مواجهه با نظام سلطه و استکبار جهانی**، قم، معاونت فرهنگی اجتماعی اوقاف و امور خیریه، ۱۳۹۲ ش.

۴۲. واقدی، محمد بن عمر بن واقد، **المغازی**، چ سوم، بیروت، تحقیق: مارسدن جونس، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ ق.

۴۳. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، **تاریخ یعقوبی**، چ اول، تهران، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، علمی فرهنگی، ۱۳۷۱ ش.

